

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

متون فقہ
به زبان ساده



مترجمان: سید علی بنی صدر - حمید نیک فکر

انتشارات چتر دانش



نشر چتر دانش

سرشناسه : خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸ - ۱۳۷۹.

Khomeyni, Ruhollah, Leader and Founder of IRI

عنوان قراردادی : تحریر الوسیله. فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور : متون فقه به زبان ساده/ نویسنده امام خمینی (ره)؛ مترجمان سیدعلی بنی‌صدر، حمید نیک‌فکر.

مشخصات نشر : تهران: چتر دانش، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری : ۲۲۷ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۶۶-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتاب حاضر ترجمه «تحریر الوسیله» نوشته روح‌الله خمینی است.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۲۷]؛ همچنین به‌صورت زیر نویس.

موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه

Islamic law, Ja'fari -- Handbooks, manuals, etc*

شناسه افزوده : بنی‌صدر، سیدعلی، ۱۳۶۵ - مترجم

شناسه افزوده : نیک‌فکر، حمید، ۱۳۶۱ - مترجم

رده بندی کنگره : ۹/BP۱۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۹۵۹۴۶۰۰۴

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

نام کتاب : متون فقه به زبان ساده

ناشر : چتر دانش

نویسنده : امام خمینی (ره)

مترجمان : سید علی بنی‌صدر - حمید نیک‌فکر

نوبت و سال چاپ : اول - ۱۴۰۳

شمارگان : ۲۰۰

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۶۶-۵

قیمت : ۱۵۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خمینری جاوید (اریدیهشت شمالی). پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

nashr.chatr@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.



ناشر سخن

رشته حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله یکی از پرطرفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه خدمت شده‌اند و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز میرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آنها از یک سو و تناسب آنها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه آموزش عالی آزاد چتردانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت‌گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه علمی بیش از پیش به منصه‌ٔ ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

مقدمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین و اللعن
الدائم علی اعدائهم اجمعین

«فقه» یکی از مواد آزمون های ورودی «مرکز وکلای قوه قضاییه» و «کانون وکلای دادگستری» است به همین جهت داوطلبان این آزمون ها به دنبال یافتن منابع قابل اعتماد برای آمادگی شرکت در این آزمون ها هستند. حسب اطلاعیه های منتشره، منبع این درس در آزمون کانون وکلاء، ابواب سه گانه «وکالت، شهادت و حدود» است. همچنین در آزمون مرکز وکلاء ابواب پنج گانه «وکالت، شهادت، اقرار، ایمان و قضاء» از کتاب معرفی شده است. همانطور که مشخص است دو باب «وکالت و شهادت» مشترک در دو آزمون بوده و سایر ابواب، به طور اختصاصی در هر آزمون مورد طرح سوال قرار می گیرند.

کتاب حاضر، یک متن آموزشی دربردارنده هر پنج باب منبع هر دو آزمون است که برای داوطلبان این آزمون ها با ویژگی زیر تدوین یافته است:

۱- متن مندرج در کتاب حاضر، دقیقاً منطبق بر متن اصلی تحریر الوسیله است و بدون کم و کاست در این کتاب درج گردیده است. همچنین ترجمه فارسی کامل این ابواب نیز در کتاب وارد شده است. ترجمه ابواب وکالت، شهادت، اقرار و ایمان توسط اینجانب صورت گرفته و ترجمه باب قضا حاصل زحمات برادر ارجمند جناب آقای حمید نیک فکر است.

۲- برای تسهیل در فهم مخاطب، مطالب هر باب به قطعات کوچک تجزیه شده و در ذیل هر یک، ترجمه فارسی آن نیز درج گردیده است.

۳- متن عربی به طور کامل اعراب گذاری گردیده تا زمینه قرائت صحیح عربی برای خوانندگان فراهم شود. اعراب گذاری کتاب توسط جناب آقای حمید نیک فکر صورت پذیرفته است.

۴- کلیه مطالب به زبان فارسی ترجمه شده و در موارد نیاز به توضیح بیشتر، عبارات توضیحی در [] قرار گرفته است.

از تمام دانش پژوهان گرامی استدعا می‌نمایم که پس از مطالعه این کتاب، نظرات عالمانه خود را به نگارنده انتقال دهند تا در صورت لزوم، در چاپ‌های بعدی، اشکالات و ایرادات احتمالی، مرتفع شده و قابلیت بهره‌مندی از این مجموعه، بیش از گذشته، برای مخاطبان فراهم گردد. از خداوند متعال خواهانم که این مجموعه را وسیله‌ای سودمند برای تعلیم و آموزش فقه نورانی اهل بیت علیهم السلام به طالبان و فراگیران علوم اسلامی، قراردهد؛ إن شاء الله تبارک و تعالی.

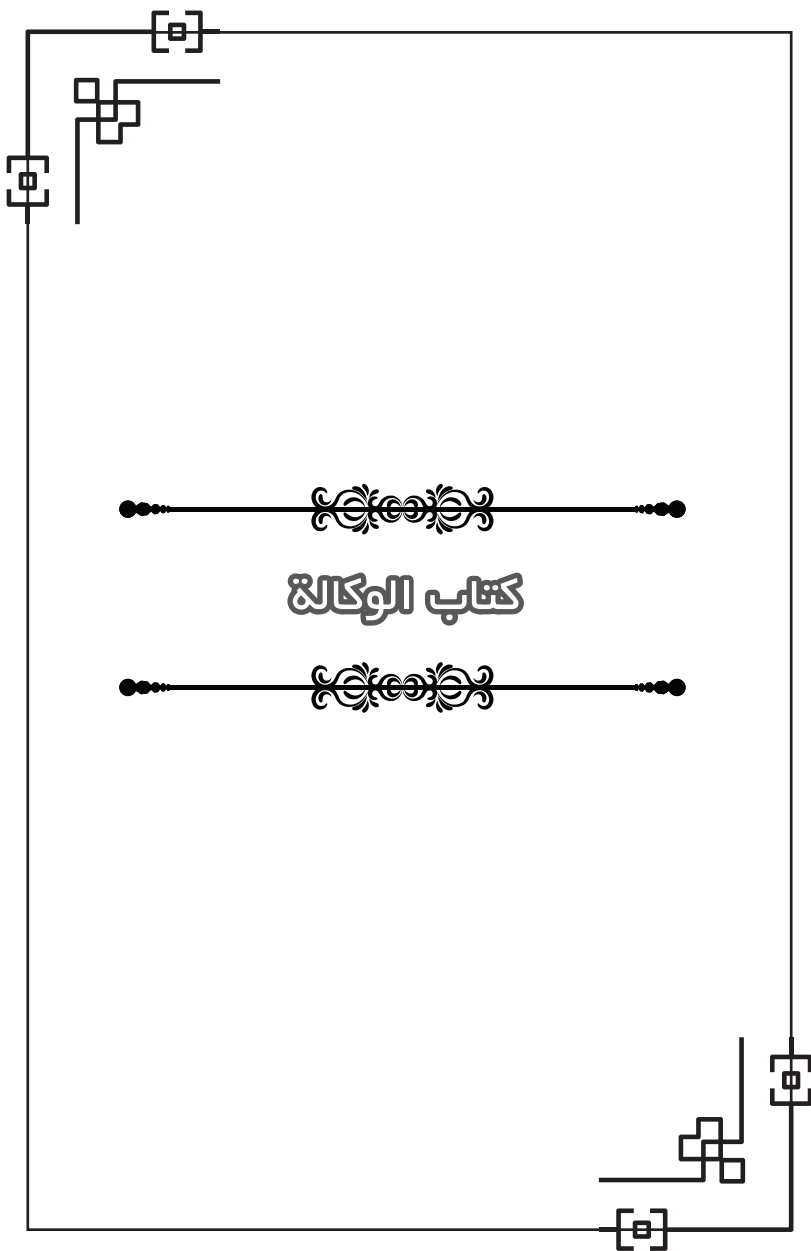
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

سیدعلی بنی صدر

رمضان المبارک ۱۴۴۵

فهرست

- ۷ کتاب الوكالة
- ۳۹ کتاب الشهادات
- ۸۱ کتاب القضاء
- ۱۸۷ کتاب الاقرار
- ۲۰۹ کتاب الأيمان
- ۲۲۶ منابع



«الْوَكَالَةُ وَ هِيَ تَفْوِيضُ أَمْرٍ إِلَى الْغَيْرِ لِيَعْمَلَ لَهُ حَالَ حَيَاتِهِ، أَوْ إِزْجَاعُ تَمَشِيَةِ أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ
إِلَيْهِ لُهُ حَالُهَا»

وکالت عبارت است از واگذار کردن کاری به دیگری برای اینکه آن کار را در زمان حیاتش برای او [یعنی موکل] انجام دهد؛ یا [به عبارت دیگر، وکالت عبارت است از] محول نمودن راه اندازی کاری از کارها به دیگری برای او [یعنی موکل] در حال حیاتش.

«و هِيَ عَقْدٌ يَحْتَاجُ إِلَى إِجَابٍ بِكُلِّ مَا دَلَّ عَلَى هَذَا الْمَقْصُودِ، كَقَوْلِهِ وَكَلْتُكَ أَوْ «أَنْتَ وَكِيلِي فِي كَذَا» أَوْ «فَوُضِّتُهُ إِلَيْكَ» وَ نَحْوَهَا، بَلِ الظَّاهِرُ كِفَايَةُ قَوْلِهِ: «بِعْ دَارِي» فَاصِداً بِهِ التَّفْوِيضُ الْمَذْكُورَ فِيهِ.»

وکالت عقدی است که نیازمند ایجاب است به هر چیزی که بر این مقصود [یعنی عقد وکالت] دلالت نماید. مانند آنکه بگوید: «به تو وکالت دادم» یا «تو در فلان امر، وکیل من هستی» یا «آن کار را به تو واگذار کردم» و امثال اینها. بلکه ظاهراً کافی است که بگوید: «خانه مرا بفروش» با قصد واگذار نمودن کار فروش خانه به او.

«وَقَبُولِ بِكُلِّ مَا دَلَّ عَلَى الرِّضَا بِهِ»

و قبول حاصل می‌شود بر هر آنچه که بر رضایت به آن وکالت دلالت نماید.

«بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّهُ يَكْفِي فِيهِ فِعْلٌ مَا وَكَّلَ فِيهِ بَعْدَ الإِجَابِ، بَلِ الْأَقْوَى وَفُوعُهَا بِالمُعَاطَةِ بِأَنْ سَلَّمَ إِلَيْهِ مَتَاعاً لِيَبِيعَهُ فَتَسَلَّمَ لِدَلِّكَ، بَلْ لَا يَبْعُدُ تَحَقُّقُهَا بِالْكِتَابَةِ مِنْ طَرَفِ الْمُوَكَّلِ وَ الرِّضَا بِمَا فِيهَا مِنْ طَرَفِ الْوَكِيلِ وَ إِنْ تَأَخَّرَ وَصُولُهَا إِلَيْهِ مُدَّةً، فَلَا يُعْتَبَرُ فِيهَا الْمُوَالَاةُ بَيْنَ إِجَابِهَا وَ قَبُولِهَا»

بلکه ظاهراً انجام آنچه به او وکالت داده شده نیز دلالت بر قبول دارد؛ [به عبارت

دیگر قبول می‌تواند فعلی باشد] بلکه بنابر نظر قوی‌تر وکالت با معاطات نیز واقع می‌شود [یعنی ایجاب و قبول، هر دو فعلی باشند] به این ترتیب که مثلاً کالایی برای فروش به وکیل تسلیم شود و او نیز کالا را به همین منظور تحویل بگیرد. بلکه بعید نیست که وکالت با نوشتن از طرف موکل و رضایت به مورد وکالت از طرف وکیل واقع شود؛ اگرچه رسیدن خبر قبول وکیل به موکل به تأخیر افتد. بنابراین در وکالت، موالات [و ترتیب] بین ایجاب آن و قبولش شرط نیست.

و بِالْجُمْلَةِ يَتَّسَعُ الْأَمْرُ فِيهَا مَا لَا يَتَّسَعُ فِي غَيْرِهَا، حَتَّىٰ أَنَّهُ لَوْ قَالَ الْوَكِيلُ: "أَنَا وَكَيلِكَ فِي بَيْعِ دَارِكٍ" مُسْتَفْهِمًا فَقَالَ: "نَعَمْ" صَحَّ وَتَمَّ وَ إِنْ لَمْ نَكْتَفِ بِمِثْلِهِ فِي سَائِرِ الْعُقُودِ.

و نهایتاً اینکه امر در وکالت وسعتی دارد که در سایر عقود این توسعه وجود ندارد. [به عبارت دیگر برخی ضوابط و شرایطی که در سایر عقود شرط است، در وکالت شرط نیست و شارع، شرایط انعقاد این عقد را با سخت‌گیری معین ننموده است]. حتی اینکه اگر وکیل به طور پرسشی بگوید: «[آیا] من وکیل تو در فروش خانه‌ات هستم؟» و موکل بگوید: «بله»، صحیح و تمام است و اگرچه اینگونه ایجاب و قبول را در سایر عقود کافی نمی‌دانیم.

العسالة ۱

يُشْرَطُ فِيهَا عَلَى الْأُخُوْطِ التَّنْجِيْزُ مَعْنَى عَدَمِ تَعْلِيْقِ أَصْلِ الْوَكَاةِ عَلَى شَيْءٍ كَقَوْلِهِ مَثَلًا إِذَا قَدِمَ زَيْدٌ أَوْ هَلْ هَلَالُ الشَّهْرِ وَكُلْتَنِكَ فِي كَذَا، نَعَمْ لَا بَأْسَ بِتَعْلِيْقِ مُتَعَلِّقِهَا كَقَوْلِهِ أَنْتَ وَكَيْلِي فِي أَنْ تَبِيْعَ دَارِي إِذَا قَدِمَ زَيْدٌ أَوْ وَكُلْتَنِكَ فِي شِرَاءِ كَذَا فِي وَقْتِ كَذَا.

مسأله ۱: بنابر احتیاط در وکالت تنجیز، شرط است؛ به این معنی که اساس عقد وکالت بر چیزی معلق نباشد. مانند بیان کسی که می‌گوید «وکیل نمودم تو را در فلان کار هرگاه زید بیاید یا ماه نو فرا رسد». بله، معلق نمودن متعلّق وکالت [و نه اساس عقد وکالت] مانعی ندارد [به این ترتیب که عقد منجزاً تشکیل شود، اما انجام

متعلق آن به معلق بر امر دیگری گردد؛ مانند بیان کسی که می‌گوید «تو وکیل من در فروش خانه‌ام هستی هرگاه زید بیاید» [که در این مثال بلافاصله عقد وکالت منعقد می‌گردد ولی فروش خانه تا آمدن زید به تأخیر می‌افتد] یا «تو را وکیل نمودم در خرید فلان چیز در فلان وقت.»

العسالة ۲

يُشْتَرَطُ فِي كُلِّ مِنَ الْمُوَكَّلِ وَ الْوَكِيلِ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْقَصْدُ وَ الْإِخْتِيَارُ، فَلَا يَصِحُّ التَّوَكُّيلُ وَ لَا التَّوَكُّلُ مِنَ الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ وَ الْمُكْرَهِ، نَعَمْ لَا يُشْتَرَطُ الْبُلُوغُ فِي الْوَكِيلِ فِي مُجَرَّدِ إِجْرَاءِ الْعَقْدِ عَلَى الْأَقْرَبِ، فَيَصِحُّ تَوَكُّيلُهُ فِيهِ إِذَا كَانَ مُمَيَّزًا مُرَاعِيًا لِلشَّرَائِطِ

مسأله ۲: نسبت به هر یک از وکیل و موکل، بلوغ و عقل و قصد و اختیار شرط است. پس وکالت دادن و وکالت گرفتن در خصوص صغیر و دیوانه و مکره صحیح نیست. بله چنانچه وکالت تنها نسبت به اجرای عقد باشد [مقصود آن است که وکالت تنها در خصوص اجرای صیغه عقد باشد]، بلوغ در وکیل شرط نیست؛ پس وکالت دادن به صغیر در خصوص اجرای عقد اگر ممیز بوده و با رعایت شرایط لازم، صحیح است.

وَ يُشْتَرَطُ فِي الْمُوَكَّلِ كَوْنُهُ جَائِزَ التَّصَرُّفِ فِيمَا وَكَّلَ فِيهِ، فَلَا يَصِحُّ تَوَكُّيلِ الْمَخْجُورِ عَلَيْهِ لِسَفَهٍ أَوْ فُلْسٍ فِيمَا حَجَرَ عَلَيْهِمَا فِيهِ دُونَ غَيْرِهِ كَالطَّلَاقِ، أَنْ يَكُونَ إِيقَاعُهُ جَائِزًا لَهُ وَ لَوْ بِالتَّسْبِيبِ، فَلَا يَصِحُّ مِنْهُ التَّوَكُّيلُ فِي عَقْدِ النِّكَاحِ أَوْ ابْتِيَاعِ الصَّيْدِ إِنْ كَانَ مُحْرَمًا

و موکل باید در خصوص آنچه وکالت می‌دهد جائزالتصرف باشد؛ پس وکالت دادن سفیه یا مفلس (ورشکسته) در امور مالی صحیح نیست.^۱ ولی نسبت به امور غیرمالی همچون طلاق مانعی ندارد. و [شرط دیگر آن است که] انجام موضوع وکالت برای موکل اگرچه به تسبیب جایز باشد؛ پس وکالت دادن از جانب او، در عقد نکاح یا خرید صید، اگر مُحْرَم باشد [یعنی در حال احرام حج یا عمره باشد] صحیح نیست.

۱- ماده ۶۸۲ ق.م.م: محجوریت موکل موجب بطان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجر مانع از توكيل در آن‌ها نمی‌باشد همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد.

وَفِي الْوَكِيلِ كَوْنُهُ مُتَمَكِّنًا عَقْلًا وَ شَرْعًا مِنْ مُبَاشَرَةٍ مَا تُؤَكَّلُ فِيهِ، فَلَا تَصِحُّ وَكَالَةُ الْمُحْرَمِ فِيمَا لَا يَجُوزُ لَهُ، كَاِتْبَاعِ الصَّيْدِ وَ اِمْسَاكِهِ وَ اِيقَاعِ عَقْدِ النِّكَاحِ.

و شرط است که وکیل عقلاً و شرعاً در انجام آنچه در آن به وی وکالت داده شده، مجاز باشد. پس وکالت گرفتن مُحْرَم در آنچه برای وی جایز نیست (همچون خرید صید و نگهداری صید و انعقاد عقد نکاح) صحیح نیست.

المسألة ۳

لَا يَشْتَرُطُ فِي الْوَكِيلِ الْإِسْلَامَ، فَتَصِحُّ وَكَالَةُ الْكَافِرِ بَلْ وَ الْمُرْتَدُّ وَإِنْ كَانَ عَنْ فِطْرَةٍ عَنِ الْمُسْلِمِ وَ الْكَافِرِ، إِلَّا فِيمَا لَا يَصِحُّ وَقُوْعُهُ مِنَ الْكَافِرِ كَاِتْبَاعِ الْمُضْحَفِ لِكَافِرٍ وَ كَاسْتِيفَاءِ حَقِّ مَنْ الْمُسْلِمِ أَوْ مُخَاصِمَةٍ مَعَهُ وَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ لِمُسْلِمٍ.

مسأله ۳: شرط نیست که وکیل، مسلمان باشد، پس وکالت دادن به کافر (بلکه وکالت دادن به مرتد اگرچه مرتد فطری باشد) از جانب مسلمان و کافر، صحیح است، مگر در مواردی که انجامش از سوی کافر صحیح نیست؛ مانند خرید قرآن برای کافر و مانند گرفتن حقی از مسلمان [توسط وکیل کافر] یا مخاصمه با مسلمانی [توسط وکیل کافر] و اگرچه که این کار برای موکل مسلمان باشد.

المسألة ۴

تَصِحُّ وَكَالَةُ الْمَحْجُورِ عَلَيْهِ لِسَفِّهِ أَوْ فُلْسٍ عَنْ غَيْرِهِمَا مِمَّنْ لَا حَجَرَ عَلَيْهِ.

مسأله ۴: وکیل شدن سفیه یا مفلس (ورشکسته) (و نه سایر محجورین) از جانب کسی که محجور نیست، صحیح است [خواه در امور مالی و خواه در امور غیرمالی].

المسألة ۵

لَوْ جَوَزْنَا لِلصَّبِيِّ بَعْضَ التَّصَرُّفَاتِ فِي مَالِهِ كَالْوَصِيَّةِ بِالْمَعْرُوفِ لِمَنْ بَلَغَ عَشْرَ سِنِينَ جَازَ لَهُ التَّوَكُّيلُ، فِيمَا جَازَ لَهُ.

مسأله ۵: اگر بعضی تصرفات صغیر را در مالش، همچون وصیت به امر خیر (برای

کسی که ده ساله است) را جایز بدانیم، وکالت دادن او در این موارد نیز جایز است.

المسألة ٦

مَا كَانَ شَرْطًا فِي الْمَوْكَلِّ وَالْوَكِيلِ ابْتِدَاءً شَرَطُ فِيهِمَا اسْتِدَامَةٌ، فَلَوْ جُنَا أَوْ أُغْمِيَ عَلَيْهِمَا أَوْ حَجَرَ عَلَى الْمَوْكَلِّ فِيهَا وَكُلَّ فِيهِ بَطَلَتْ الْوَكَاةُ عَلَى الْأَحْوِطِ، وَ لَوْ زَالَ الْمَانِعُ احتِجَاجَ عَوْدِهَا إِلَى تَوْكِيلِ جَدِيدٍ.

مسأله ۶: آنچه در موکل و وکیل، ابتدائاً [یعنی در حین انعقاد وکالت] شرط است به طور استمراری نیز در خصوص آن‌ها شرط است. پس اگر وکیل یا موکل دیوانه شوند یا بیهوش گردند یا موکل نسبت به مورد وکالت محجور شود، بنابراین احتیاط وکالت باطل می‌شود. و اگر مانع [پیش آمده] برطرف شود [عقد سابق به خودی خود باز نمی‌گردد] بلکه بازگشتش نیازمند وکالت دادن جدید است.

المسألة ٧

يَشْرَطُ فِيهَا وَكُلَّ فِيهِ أَنْ يَكُونَ سَائِعًا فِي نَفْسِهِ وَأَنْ يَكُونَ لِلْمَوْكَلِّ سُلْطَنَةٌ شَرْعًا عَلَى إِيقَاعِهِ، فَلَا تَوْكِيلَ فِي الْمَعَاصِي كَالْغَضَبِ وَالسَّرِقَةِ وَالْقِمَارِ وَنَحْوِهَا، وَلَا عَلَى بَيْعِ مَالِ الْغَيْرِ مِنْ دُونِ وِلَايَةِ عَلَيْهِ.

مسأله ۷: شرط است که مورد وکالت به خودی خود جایز بوده و موکل شرعاً مجاز به انجام آن باشد؛ پس وکالت دادن در گناهان مانند غضب و سرقت و قمار و مانند اینها صحیح نیست و نیز وکالت دادن در فروش مال غیر (بدون ولایت بر آن) صحیح نیست.

وَلَا تُعْتَبَرُ الْقُدْرَةُ عَلَيْهِ خَارِجًا مَعَ كَوْنِهِ مِمَّا يَصِحُّ وَقُوْعُهُ مِنْهُ شَرْعًا، فَيَجُوزُ لِمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى أَخْذِ مَالِهِ مِنْ غَاصِبٍ أَنْ يُوَكَّلَ فِيهِ مَنْ يَقْدِرُ عَلَيْهِ.

و توانایی جسمی موکل بر انجام مورد وکالت، شرط نیست در صورتی که مورد

۱- ماده ۶۶۲ ق.م. وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را به جا آورد وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر، اهلیت داشته باشد.

وکالت از جمله اموری باشد که شرعاً انجامش از جانب او صحیح باشد. پس کسی که نمی‌تواند مال خود را از غاصب بگیرد، جایز است که برای این کار به شخصی که توانایی انجامش را دارد، وکالت بدهد.

المسألة ۸

لَوْ لَمْ يَتَمَكَّنْ شَرْعاً أَوْ عَقْلاً مِنْ إِبْقَاعِ أَمْرِ إِلَّا بَعْدَ حُصُولِ أَمْرٍ غَيْرِ حَاصِلٍ حِينَ التَّوَكُّلِ كَتَطْلِيقِ امْرَأَةٍ لَمْ تَكُنْ فِي حِبَالَتِهِ وَ تَزْوِيجِ مَنْ كَانَتْ مُزَوَّجَةً أَوْ مُعْتَدَّةً وَ نَحْوِ ذَلِكَ فَلَا إِشْكَالَ فِي جَوَازِ التَّوَكُّلِ فِيهِ تَبَعاً لِمَا تَمَكَّنَ مِنْهُ، بَأَنَّ يُوَكَّلَهُ فِي إِبْقَاعِ الْمُرْتَبِ عَلَيْهِ ثُمَّ إِبْقَاعِ مَا رُتِبَ عَلَيْهِ، بَأَنَّ يُوَكَّلَهُ مَثَلًا فِي تَزْوِيجِ امْرَأَةٍ لَهُ ثُمَّ طَلَقِهَا أَوْ شَرَاءِ مَالٍ ثُمَّ بَيْعِهِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ

مسأله ۸: اگر موکل شرعاً یا عقلاً امکان انجام کاری را نداشته باشد، مگر پس از انجام کار دیگری که در زمان وکالت دادن موجود نیست (مانند طلاق دادن زنی که در عقدش نیست و تزویج زنی که شوهر دارد یا در عده است و امثال اینها) پس وکالت دادن نسبت به آن کار به تبع آنچه که نسبت به آن تمکن دارد اشکالی ندارد؛ به این ترتیب که او را وکیل نماید در انجام امر اول، سپس انجام امر دوم؛ مثل آنکه وکیل کند او را در تزویج زنی سپس طلاق آن زن؛ و یا [وکیل نماید شخصی را برای] خرید کالایی سپس فروش آن کالا و مانند اینها.

كَمَا أَنَّ الظَّاهِرَ جَوَازُهُ لَوْ وَقَعَتِ الْوَكَاةُ عَلَى كُلِّ يَكُونُ هُوَ مِنْ مَصَادِقِهِ، كَمَا لَوْ وَكَّلَهُ عَلَى جَمِيعِ أُمُورِهِ فَيَكُونُ وَكَيْلًا فِي الْمُتَعَدِّدِ فِي مِلْكِهِ بِهَيْبَةٍ أَوْ إِرْثٍ، بَيْعًا وَ رَهْنًا وَ غَيْرِهِمَا

همچنین ظاهراً اگر وکالت به طور کلی باشد به ترتیبی که امر مورد نظر نیز یکی از مصادیق آن کلی باشد نیز صحیح است؛ مانند که اگر او را در تمام کارهایش وکیل کند، پس [در این صورت] وکیل می‌شود در اموالی که به واسطه هبه یا ارث، در ملک موکل وارد می‌شود، که آن اموال را بفروشد و یا به رهن دهد و یا غیر از اینها.

وَ أَمَّا التَّوَكُّلُ اسْتِغْلَالًا فِي خُصُوصِهِ مِنْ دُونِ التَّوَكُّلِ فِي الْمُرْتَبِ عَلَيْهِ فَفِيهِ إِشْكَالٌ، بَلِ الظَّاهِرُ

عَدَمُ الصَّحَّةِ مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ مَا كَانَ الْمُرْتَبُّ عَلَيْهِ غَيْرَ قَابِلٍ لِلتُّوكِيلِ كَانْقِضَاءِ الْعِدَّةِ أَوْ قَابِلًا، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يُوَكَّلَ فِي تَزْوِيجِ الْمُعْتَدَّةِ بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا وَ الْمُرْوَاجَةِ بَعْدَ طَلَّاقِهَا، وَ كَذَا فِي طَلَّاقِ زَوْجَةٍ سَيَنَكِّحُهَا أَوْ يَبِيعَ مَتَاعٍ سَيَشْتَرِيهِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ.

اما در وکالت دادن به طور مستقل در خصوص آن امر دوم، بدون وکالت دادن در امر اول، اشکال هست، بلکه ظاهر، عدم صحت است بدون فرق بین آنکه امر اول غیر قابل وکالت دادن باشد (مانند سپری شدن مدت عده) یا قابل وکالت دادن باشد. پس جایز نیست وکالت دهد در تزویج زنی که در عده است، پس از سپری شدن عده وی [به ترتیبی که این چنین وکالت دهد: «هرگاه عده فلان زن به اتمام رسید، او را به عقد من در آور»] و [یا وکالت دهد در خصوص زنی که] شوهر دارد [برای اینکه] پس از طلاقش [آن زن را به عقد وی در آورد]. و همچنین است در خصوص [وکالت دادن برای] طلاق زنی که در آینده به عقد خود وی در می آید؛ یا فروش کالایی که در آینده آن را خریداری می کند و مانند آن.

المسألة ۹

يُشْتَرَطُ فِي الْمُوَكَّلِ فِيهِ أَنْ يَكُونَ قَابِلًا لِلتَّفْوِيزِ إِلَى الْغَيْرِ بِأَنْ لَمْ يُعْتَبَرْ فِيهِ الْمُبَاشَرَةُ مِنَ الْمُوَكَّلِ، فَلَوْ تَقَبَّلَ عَمَلًا بِقَيْدِ الْمُبَاشَرَةِ لَا يَصِحُّ التُّوكِيلُ فِيهِ

مسأله ۹: شرط است در مورد وکالت که قابل واگذار کردن به دیگری باشد به ترتیبی که در [انجام] آن مباشرت از جانب موکل شرط نباشد. پس اگر موکل عملی را به قید مباشرت بپذیرد، نمی تواند آن را با وکالت به دیگری واگذارد.

وَ أَمَّا الْعِبَادَاتُ الْبَدَنِيَّةُ كَالصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ غَيْرَهَا فَلَا يَصِحُّ فِيهَا التُّوكِيلُ وَ إِنْ فُرِضَ صِحَّةُ النَّيَابَةِ فِيهَا عَنِ الْحَيِّ كَالْحَجِّ عَنِ الْعَاجِزِ أَوْ عَنِ الْمَيِّتِ كَالصَّلَاةِ وَ غَيْرَهَا، فَإِنَّ النَّيَابَةَ غَيْرَ الْوَكَاةِ اعْتِبَارًا، نَعَمْ تَصِحُّ الْوَكَاةُ فِي الْعِبَادَاتِ الْمَالِيَّةِ كَالزَّكَاةِ وَ الْخُمْسِ وَ الْكَفَّارَاتِ

إِخْرَاجًا وَ إِيصَالًا إِلَى الْمُسْتَحِقِّ.

و اما در عبادات بدنی، همچون نماز و روزه و حج و غیر اینها، وکالت دادن صحیح نیست و اگرچه در این موارد، نیابت شخص زنده در حج از شخص عاجز یا [نیابت] از میت در نماز و غیر اینها را صحیح بدانیم. پس اعتباراً نیابت، غیر از وکالت است. بله وکالت در عبادات مالی مانند اخراج زکات و خمس و کفارات [از مال] و رساندن [این موارد] به مستحق صحیح است.

المسألة ۱۰

يَصِحُّ التَّوَكُّيلُ فِي جَمِيعِ الْعُقُودِ كَالْبَيْعِ وَ الصُّلْحِ وَ الْإِجَارَةِ وَ الْهَبَةِ وَ الْعَارِيَةِ وَ الْوَدِيْعَةِ وَ الْمُضَارَبَةِ وَ الْمَزَارَعَةِ وَ الْمَسَاقَاةِ وَ الْقَرْضِ وَ الرِّهْنِ وَ الشَّرْكَةِ وَ الضَّمَانِ وَ الْحَوَالَةِ وَ الْكِفَالَةِ وَ الْوَكَاةِ وَ النِّكَاحِ إِجْبَابًا وَ قَبُولًا فِي الْجَمِيعِ وَ كَذَا فِي الْوَصِيَّةِ وَ الْوَقْفِ وَ الطَّلَاقِ وَ الْإِزْهَاءِ وَ الْأَخْذِ بِالشَّفْعَةِ وَ إِسْقَاطِهَا وَ فسخِ الْعَقْدِ فِي مَوَارِدِ ثُبُوتِ الْخِيَارِ وَ إِسْقَاطِهِ.

مسأله ۱۰: وکالت دادن در تمام عقود صحیح است؛ همچون بیع و صلح و اجاره و هبه و عاریه و ودیعه و مضاربه و مزارعه و مساقات و قرض و رهن و شرکت و ضمان و حواله و کفالت و وکالت و نکاح، هم از جهت ایجاب و هم از جهت قبول در تمام موارد. و همچنین [صحیح است وکالت] در وصیت و وقف و طلاق و ابراء و اخذ به شفعه و اسقاط حق شفعه و فسخ عقد در موارد وجود خیار و اسقاط آن

وَ الظَّاهِرُ صِحَّتُهُ فِي الرَّجُوعِ إِلَى الْمُطَلَّقةِ الرَّجْعِيَّةِ إِذَا أَوْقَعَهُ عَلَى وَجْهِ لَمْ يَكُنْ صِرْفَ التَّوَكُّيلِ مَسْكَاً بِالزَّوْجِيَّةِ حَتَّى يَرْتَفِعَ بِهِ مُتَعَلِّقٌ الْوَكَاةِ، وَ لَا يَبْعُدُ صِحَّتُهُ فِي النَّذْرِ وَ الْعَهْدِ وَ الظَّاهِرُ

و ظاهراً وکالت، در رجوع به زنی که مطلقه رجعیه است، صحیح است [البته به شرط آنکه] طوری وکالت دهد که صرف وکالت دادن تمسک به زوجیت [یا رجوع] به حساب نیاید تا متعلق وکالت، مرتفع شود [چراکه رجوع در طلاق رجعی به هر فعل یا لفظی واقع می شود که دلالت بر رجوع نماید، به همین دلیل بعید نیست که در مواردی

و کالت دادن به دیگری، رجوع به حساب آید]. و بعید نیست که وکالت در نذر و عهد وظهار نیز صحیح باشد؛

وَلَا يَصِحُّ فِي الْيَمِينِ وَاللَّعَانِ وَالْإِيْلَاءِ وَالشَّهَادَةِ وَالْإِقْرَارِ عَلَى إِشْكَالٍ فِي الْأَخِيرِ.

ولی وکالت در سوگند و لعان و ایلاء و شهادت و اقرار^۱ صحیح نیست؛ البته در خصوص اقرار این حکم مورد اشکال است.^۲

المسألة ۱۱

يَصِحُّ التَّوَكُّلُ فِي الْقَبْضِ وَالْإِقْبَاضِ فِي مَوَارِدِ لُزُومِهِمَا كَمَا فِي الرَّهْنِ وَالْقَرْضِ وَالصَّرْفِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْعَوْضَيْنِ، وَالسَّلْمِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الثَّمَنِ، وَفِي إِيفَاءِ الدُّيُونِ وَاسْتِيفَائِهَا وَغَيْرِهَا.

مسأله ۱۱: وکالت دادن در قبض و اقباض در موارد لزوم این دو صحیح است؛ به طور مثال در رهن و قرض و صرف نسبت به عوضین و در سلم تنها نسبت به ثمن و در ادای دیون و گرفتن دیون و غیر اینها [که در تمام این موارد قبض و اقباض شرعاً لازم و ضروری است].

المسألة ۱۲

يَجُوزُ التَّوَكُّلُ فِي الطَّلَاقِ غَائِبًا كَانَ الزَّوْجُ أَمْ حَاضِرًا، بَلَّ يَجُوزُ تَوْكِيْلُ الزَّوْجَةِ فِي أَنْ تُطَلَّقَ نَفْسَهَا بِنَفْسِهَا أَوْ بِأَنْ تَوَكَّلَ الْغَيْرَ عَنِ الزَّوْجِ أَوْ عَنِ نَفْسِهَا.

مسأله ۱۲: وکالت دادن در طلاق جایز است خواه زوج غایب باشد یا حاضر باشد بلکه جایز است که به زوجه وکالت دهد که خودش، خودش را طلاق دهد یا از جانب زوج یا از جانب خودش به دیگری وکالت دهد تا او را [یعنی زوجه را] طلاق دهد.

المسألة ۱۳

تَجُوزُ الْوَكَاةُ فِي حَيَاةِ الْمُبَاحِ كَالِاسْتِئْثَاءِ وَالْإِحْتِطَابِ وَغَيْرِهِمَا، فَإِذَا وَكَّلَ شَخْصًا فِيهَا وَ قَدْ

۱- تبصره ماده ۱۶۵ ق.آ.د.م: اقرار به ارتکاب جرم قابل توکیل نیست.

۲- تبصره ۲ ماده ۲۵ ق.آ.د.م: سوگند، شهادت، اقرار، لعان و ایلاء قابل توکیل نمی‌باشد.

حَاَزَ بِعُنْوَانِ الْوَكَالَةِ عَنْهُ صَارَ مُلْكًا لَهُ.

مسأله ۱۳: وکالت دادن در حيازت مباحات مانند جمع آوری آب و جمع آوری هیزم و غیر اینها جایز است. پس اگر شخصی وکیل شود در این امور و حيازت نماید به عنوان وکالت از موکل، [آنچه حيازت نموده] ملکِ موکل می گردد.

المسألة ۱۴

يُشْتَرَطُ فِي الْمُوَكَّلِ فِيهِ التَّعْيِينُ بِأَنْ لَا يَكُونَ مَجْهُولًا أَوْ مُبْهَمًا، فَلَوْ قَالَ: "وَكَلَّيْتُكَ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ" لَمْ يَصِحَّ، نَعَمْ لَا بَأْسَ بِالتَّعْمِيمِ وَ الْإِطْلَاقِ كَمَا يَأْتِي.

مسأله ۱۴: شرط است که مورد وکالت، معین باشد به ترتیبی که مجهول یا مبهم نباشد. پس اگر بگوید: «تو را در کاری از کارها وکیل نمودم» وکالت صحیح نیست [زیرا دقیقاً معین نشده که در کدام کار وکالت دارد]، بلکه اشکالی ندارد که وکالت به طور عام و مطلق مطرح گردد؛ آنچنان که در ادامه می آید.

المسألة ۱۵

الْوَكَالَةُ إِمَّا خَاصَّةٌ وَ إِمَّا عَامَّةٌ وَ إِمَّا مُطْلَقَةٌ

مسأله ۱۵: وکالت یا خاص و یا عام و یا مطلق است^۱

فَالْأَوَّلَى مَا تَعَلَّقَتْ بِتَصْرِفٍ مُعَيَّنٍ فِي شَيْءٍ مُعَيَّنٍ، كَمَا إِذَا وَكَلْتَهُ فِي شِرَاءِ بَيْتٍ مُعَيَّنٍ، وَ هَذَا مِمَّا لَا إِشْكَالَ فِي صِحَّتِهِ

پس [قسم] اول [یعنی وکالت خاص] آنست که به تصرف معین در شی معین اختصاص داشته باشد مانند هنگامی که وکیل نماید در خرید خانه معینی و این از مواردی است که اشکالی در صحتش نیست.

وَ الثَّانِيَةُ إِمَّا عَامَّةٌ مِنْ جِهَةِ التَّصْرِيفِ وَ خَاصَّةٌ مِنْ جِهَةِ الْمُتَعَلَّقِ، كَمَا إِذَا وَكَلْتَهُ فِي جَمِيعِ

۱- ماده ۶۶۰ ق.م. وکالت ممکن است به طور مطلق و برای تمام امور موکل باشد یا مقید و برای امری یا امور خاصی.

التَّصَرُّفَاتِ الْمُمْكِنَةِ فِي دَارِهِ الْمُعَيَّنَةِ

و [قسم] دوم [یعنی وکالت عام خود دارای سه صورت است. صورت اول آن است که] یا از جهت تصرف، عام است و از جهت متعلق، خاص است مانند هنگامی که شخصی را نسبت به تمام تصرفات ممکنه در خانه معینش وکیل می‌نماید.

وَ إِمَّا بِالْعَكْسِ كَمَا إِذَا وَكَّلَهُ فِي بَيْعِ جَمِيعِ مَا يَمْلِكُهُ

و یا برعکس این فرض است [یعنی از جهت تصرف، خاص و از جهت متعلق، عام است و این صورت دوم از قسم دوم است] مانند آن زمانی که شخصی را در فروش جمیع اموالش وکیل می‌نماید.

وَ إِمَّا عَامَّةً مِنَ الْجِهَتَيْنِ كَمَا إِذَا وَكَّلَهُ فِي جَمِيعِ التَّصَرُّفَاتِ الْمُمْكِنَةِ فِي جَمِيعِ مَا يَمْلِكُهُ أَوْ فِي إِيقَاعِ جَمِيعِ مَا كَانَ لَهُ فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ بِجَمِيعِ أَنْوَاعِهِ بِحَيْثُ يَشْمَلُ التَّزْوِيجَ لَهُ وَ طَلَاقَ زَوْجَتِهِ

و یا عام از هر دو جهت (تصرف و متعلق) است [که این صورت سوم از قسم دوم است] مانند آن زمانی که شخصی را در همه تصرفات ممکنه در تمام اموالش وکیل نماید یا در انعقاد تمام آنچه که برای اوست در آنچه که با تمام انواعش به آن تعلق دارد وکیل نماید به ترتیبی که تزویج برای وی و طلاق زوجه او را در برگیرد.

وَ كَذَا الثَّلَاثَةُ قَدْ تَكُونُ مُطْلَقَةً مِنْ جِهَةِ التَّصَرُّفِ خَاصَّةً مِنْ جِهَةِ مُتَعَلِّقِهِ، كَمَا لَوْ قَالَ: "أَنْتَ وَكَيْلِي فِي أَمْرِ دَارِي" وَ كَذَا لَوْ قَالَ: "أَنْتَ وَكَيْلِي فِي بَيْعِ دَارِي" مُقَابِلَ الْمُقَيَّدِ بِثَمَنِ مُعَيَّنٍ أَوْ شَخْصٍ مُعَيَّنٍ

و همچنین [قسم] سوم [یعنی وکالت مطلق خود دارای سه صورت است که صورت اول آن صورتی است که وکالت] از جهت تصرف، مطلق و از جهت متعلق، خاص می‌شود مانند اینکه بگوید: «تو در کار خانه‌ام وکیل من هستی» و همچنین اگر [بدون

تعیین ثمن معین یا مشتری معین] بگوید: «تو وکیل من در فروش خانه‌ام هستی» که در مقابل صورتی قرار دارد که به ثمن معین یا شخص معین، مقید گردد.

وَ قَدْ يَكُونُ بِالْعَكْسِ كَمَا لَوْ قَالَ: أَنْتَ وَكَيْلِي فِي بَيْعِ أَحَدِ أَمْلَايِ أَوْ فِي بَيْعِ مِلِّي

و [صورت دوم از قسم سوم] عکس صورت [اول] می‌شود [به ترتیبی که از جهت تصرف، خاص و از جهت متعلق، مطلق باشد] مانند آنکه بگوید: «تو وکیل من در فروش یکی از املاکم یا در فروش ملکم هستی.

وَ قَدْ تَكُونُ مُطْلَقَةً مِنَ الْجِهَتَيْنِ، كَمَا لَوْ قَالَ: أَنْتَ وَكَيْلِي فِي التَّصْرِفِ فِي مَالِي

[و صورت سوم از قسم سوم صورتی است که] از هر دو جهت (تصرف و متعلق) مطلق باشد مانند آنکه بگوید: «تو وکیل من در تصرف در مالم هستی.

وَ زُبْمًا يَكُونُ التَّوَكُّيلُ بِنَحْوِ التَّخْيِيرِ بَيْنَ أُمُورٍ:

و چه بسا وکالت دادن به دیگری به نحو تخییر بین چند امر باشد.

إِمَّا فِي التَّصْرِفِ دُونَ الْمُتَعَلِّقِ، كَمَا لَوْ قَالَ: أَنْتَ وَكَيْلِي فِي بَيْعِ دَارِي أَوْ صُلْحِهَا أَوْ هِبَتِهَا أَوْ إِجَارَتِهَا"

[به این ترتیب که] یا [تخییر] در تصرف (و نه متعلق) باشد مانند آنکه بگوید: «تو وکیل من در فروش خانه‌ام یا صلح آن یا هبه آن یا اجاره آن هستی

وَ إِمَّا فِي الْمُتَعَلِّقِ فَقَطْ، كَمَا لَوْ قَالَ: أَنْتَ وَكَيْلِي فِي بَيْعِ هَذِهِ الدَّارِ أَوْ هَذِهِ الدَّابَّةِ أَوْ هَذِهِ الْفَرَسِ " مَثَلًا

و یا [تخییر] فقط در متعلق باشد مانند آنکه بگوید: «تو وکیل من در فروش این خانه یا این چهارپا یا این فرس هستی».

وَ الظَّاهِرُ صِحَّةُ الْجَمِيعِ.

و ظاهراً تمام این صورت‌ها صحیح است.

العسالة ۱۶

لَا بُدَّ أَنْ يَفْتَصِرَ التَّوَكُّيلُ فِي التَّصَرُّفِ فِي التَّوَكُّلِ فِيهِ عَلَى مَا شَمِلَهُ عَقْدُ الْوَكَالَةِ صَرِيحاً أَوْ ظَاهِراً
وَ لَوْ مَعُونَةً قَرَائِنَ حَالِيَةً أَوْ مَقَالِيَةً وَ لَوْ كَانَتْ هِيَ الْعَادَةُ الْجَارِيَةَ عَلَى أَنَّ التَّوَكُّيلَ فِي أَمْرِ
لَا زِمَهُ التَّوَكُّيلُ فِي أَمْرٍ آخَرَ

مسأله ۱۶: وکیل باید در تصرف در مورد وکالت بر آنچه که عقد وکالت آن را صریحاً یا ظاهراً (و لو با همراهی قرائن حالی یا لفظی) در بر می‌گیرد، اکتفا کند و اگرچه آن قرینه‌ی حالیه یک عادت جاری باشد بر اینکه وکالت دادن در امری مستلزم وکالت دادن در امر دیگر باشد؛ [به عبارت دیگر، وکیل نباید نسبت به مورد وکالت از حدود اذن خود فراتر رود].

كَمَا لَوْ سَلِمَ إِلَيْهِ الْمَبِيعَ وَ وَكَلَهُ فِي بَيْعِهِ أَوْ سَلَّمَ إِلَيْهِ التَّمَنُّ وَ وَكَلَهُ فِي الشَّرَاءِ. وَ بِالْجُمْلَةِ لَا
بُدَّ فِي صِحَّةِ التَّصَرُّفِ مِنْ شُمُولِ الْوَكَالَةِ لَهُ.

مانند صورتی که مبیع را به وکیل تسلیم نماید و او را در فروش آن وکیل کند یا ثمن را به او تسلیم نموده و او را در خرید [کالایی] وکیل نماید. به‌طور کلی برای صحت تصرف باید به محدوده‌ی اذن در عقد وکالت نسبت به مورد وکالت اکتفا نمود.

العسالة ۱۷

لَوْ خَالَفَ التَّوَكُّيلَ وَ أَتَى بِالْعَمَلِ عَلَى نَحْوِ لَمْ يَشْمَلُهُ عَقْدُ الْوَكَالَةِ فَإِنَّ كَانَ مِمَّا يَجْرِي فِيهِ
الْفُضُولِيُّ كَالْعَقُودِ تَوَقَّفَتْ صِحَّتُهُ عَلَى إِجَازَةِ التَّوَكُّلِ

مسأله ۱۷: اگر وکیل با امر موکل مخالفت نموده و کاری کند که در شمول عقد وکالت

نیست [یعنی کاری خارج از حدود اذن خود انجام دهد]. اگر آن کار از جمله اموری است که وقوع فصولی آن متصور است، مانند عقود، صحتش بر اجازه موکل متوقف می‌گردد.^۱

و لَا فَرْقَ فِي التَّخَالُفِ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ بِالْمُبَايَعَةِ كَمَا إِذَا وَكَلَهُ فِي بَيْعِ دَارِهِ فَأَجَرَهَا أَوْ بِنَعْضِ الْخُصُوصِيَّاتِ كَمَا إِذَا وَكَلَهُ فِي بَيْعِهَا تَقْدِماً قَبْلَ أَنْ يَخْتَارَ قَبْلَ أَنْ يَدُونَهُ، نَعْمَ لَوْ عَلِمَ شُمُولُهُ لِفَائِدِ الْخُصُوصِيَّةِ أَيْضاً صَحَّ فِي الظَّاهِرِ، كَمَا إِذَا وَكَلَهُ فِي أَنْ يَبِيعَ السَّلْعَةَ بِدِينَارٍ قَبْلَ أَنْ يَدِينَارِينَ، فَإِنَّ الظَّاهِرَ بَلِ الْمَعْلُومَ مِنْ حَالِ الْمُوَكَّلِ أَنْ تَحْدِيدَهُ مِنْ طَرَفِ النَّقِصَةِ لَا الزِّيَادَةَ

و در مخالفت و کیل تفاوتی نیست بین اینکه با تباین باشد [یعنی بین فعل مورد و کالت و عمل انجام شده مبیعت کامل باشد] مانند آن که شخصی را وکیل نماید در فروش خانه‌اش و آن شخص خانه را اجاره دهد یا اینکه [مخالفت با وکیل] در برخی از خصوصیات باشد، مانند آن که وی را وکیل نماید در فروش آن مال به طور نقدی ولی وکیل آن را به نسیه بفروشد یا [وکالت داده است به وی برای فروش مال به همراه] خیار فسخ ولی وکیل بدون خیار فسخ بفروشد. بلکه اگر معلوم شود که عقد و کالت، فرد فاقد خصوصیت را نیز دربرمی‌گیرد، ظاهراً همچنان صحیح است، مانند زمانی که وی را در فروش کالایی به یک دینار وکیل نماید و وکیل آن را به دو دینار بفروشد. [در این مثال] به احتمال قوی بلکه به طور قطعی می‌توان گفت که موکل میزان ثمن را از جهت کاستی محدود کرده و نه از جهت زیادی [بنابراین غرض این بوده که کالا به کمتر از یک دینار فروخته نشود، ولی مانعی در فروش به بیش از یک دینار نیست].

وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ مَا إِذَا وَكَلَهُ فِي الْبَيْعِ فِي سُوقٍ مَعَيَّنٍ بِثَمَنِ مَعَيَّنٍ قَبْلَ أَنْ يَخْتَارَ فِي غَيْرِهِ بِذَلِكَ الثَّمَنِ، فَإِنَّ الظَّاهِرَ أَنْ مُرَادَهُ تَحْصِيلَ الثَّمَنِ، هَذَا بِحَسَبِ الظَّاهِرِ، وَ أَمَّا الصَّحَّةُ الْوَاقِعِيَّةُ فَتَابِعَةٌ لِلْوَاقِعِ

و زمانی که موکل، او را در فروش در بازار معینی به ثمن معینی وکیل نماید و وکیل

۱- ماده ۶۷۴ ق.م. موکل باید تمام تعهداتی را که وکیل در حدود وکالت خود کرده است، انجام دهد. در مورد آنچه که در خارج از حدود وکالت انجام داده شده است، موکل هیچ گونه تعهد نخواهد داشت مگر اینکه اعمال فصولی وکیل را صراحتاً یا ضمناً اجازه کند.

آن کالا را در بازاری دیگر به همان قیمت می‌فروشد نیز در زمره حکم سابق است [یعنی عقد صحیح است چراکه ثمن معین، موضوعیت داشته و بازار معین، اهمیتی نداشته است]. زیرا مراد موکل، به دست آوردن ثمن بوده است. این به حسب ظاهر است اما صحت واقعی عقد تابع [آنچه در] واقع [رخ داده] می‌باشد.

وَلَوْ فُرِضَ اِحْتِمَالٌ وَجُودٌ غَرَضِ عَقْلَانِي فِي التَّحْدِيدِ لَمْ يَجْزِ التَّعْدِي، وَمَعَهُ فُضُولِي فِي الظَّاهِرِ
وَالْوَاقِعِ تَابِعٌ لِلْوَاقِعِ.

و اگر برای محدود نمودن از جانب موکل، احتمال وجود غرض عقلایی باشد، تخلف از آن، جایز نبوده و در صورت تخلف، [عمل انجام شده] در ظاهر فضولی بوده و عقد واقع شده، تابع واقعیت موجود خواهد بود.

المسألة ۱۸

يَجُوزُ لِلْوَالِدِ كَالْأَبِ وَالْجَدِّ لِلصَّغِيرِ أَنْ يُؤَكَّلَ غَيْرَهُ فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْمَوْئِي عَلَيْهِ مِمَّا لَهُ الْوَلَايَةِ عَلَيْهِ.

مسئله ۱۸: برای پدر و جد پدری صغیر جایز است که به دیگری وکالت بدهند در اموری که به مولی علیه تعلق داشته و در آن امور برای او بر مولی علیه خود ولایت وجود دارد.

المسألة ۱۹

لَا يَجُوزُ لِلْوَكِيلِ أَنْ يُؤَكَّلَ غَيْرَهُ فِي إِيقَاعِ مَا تُؤَكَّلُ فِيهِ لَا عَنْ نَفْسِهِ وَلَا عَنِ الْمُؤَكَّلِ إِلَّا بِإِذْنِهِ

مسئله ۱۹: وکیل نمی‌تواند در انعقاد آنچه نسبت به آن وکالت گرفته است، به دیگری وکالت بدهد؛ نه از جانب خود و نه از جانب موکل خود، مگر با اذن موکل.^۱

وَمَعَهُ يَجُوزُ بِكُلِّ النَّحْوَيْنِ، فَإِنْ عَيَّنَّ أَحَدَهُمَا فَهُوَ الْمُتَّبِعُ، وَلَا يَجُوزُ التَّعْدِي عَنْهُ

و با وجود اذن از موکل، به هر دو صورت [یعنی از جانب خود و از جانب موکل،

۱- ماده ۶۷۲ ق.م. وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحاً یا به دلالت قرائن، وکیل در توکیل باشد.

وکالت دادن به دیگری [صحیح است. پس اگر موکل، یکی از آن دو صورت را معین نماید، همان صورت معین شده، لازم الاتباع است و تخلف از آن جایز نیست.

وَلَوْ قَالَ مَثَلًا: "وَكَلَّتْكَ فِي أَنْ تُوَكَّلَ غَيْرَكَ" فَهُوَ إِذْنٌ فِي تُوَكِيلِ الْغَيْرِ عَنِ الْمُوَكَّلِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّهُ كَذَلِكَ لَوْ قَالَ: "وَكُلَّ غَيْرَكَ" وَإِنْ لَا يَخْلُو مِنْ تَأْمُلٍ.

پس اگر مثلاً بگوید: «تو را وکیل نمودم در اینکه به دیگری وکالت بدهی»، این مثال [مثالی مناسب برای صورت] اذن در وکالت دادن به غیر، از جانب موکل است و ظاهراً همچنین است اگر بگوید: «دیگری را وکیل کن» و اگرچه خالی از تأمل نیست.

المسألة ۲۰

لَوْ كَانَ الْوَكِيلُ الثَّانِي وَكَيْلًا عَنِ الْمُوَكَّلِ كَانَ فِي عَرْضِ الْأُولَى، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَعْزِلَهُ وَلَا يَنْعَزِلَ بِإِعْزَالِهِ، بَلْ لَوْ مَاتَ يَتَّقَى الثَّانِي عَلَى وَكَالَتِهِ

مسأله ۲۰: اگر وکیل دوم از جانب موکل، منصوب شده باشد، در عرض وکیل اول خواهد بود. پس وکیل اول نمی‌تواند او را عزل کند و با عزل شدن وکیل اول، وی [یعنی وکیل دوم] عزل نمی‌گردد؛ بلکه اگر وکیل اول بمیرد، وکیل دوم بر وکالت خود باقی می‌ماند.

وَلَوْ كَانَ وَكَيْلًا عَنْهُ كَانَ لَهُ عَزْلُهُ، وَكَانَتْ وَكَالَتُهُ تَبَعًا لَوَكَالَتِهِ، فَيَنْعَزِلُ بِإِعْزَالِهِ أَوْ مَوْتِهِ، وَلَا يَبْعُدُ أَنْ يَكُونَ لِلْمُوَكَّلِ عَزْلُهُ مِنْ دُونِ عَزْلِ الْوَكِيلِ الْأُولَى.

ولی اگر وکیل دوم از جانب وکیل اول به وکالت رسیده باشد [و نه از جانب موکل، در این صورت] وکیل اول می‌تواند وی را عزل نموده و [در این صورت] وکالت وکیل دوم به تبع وکالت وکیل اول خواهد بود. پس با عزل وکیل اول یا با موت وکیل اول، منعزل می‌گردد. و بعید نیست که موکل بتواند [مستقیماً] وکیل دوم را عزل نماید، بدون [آنکه نیازی باشد که برای عزل او] عزل وکیل اول [صورت پذیرد].

المسألة ۲۱

يَجُوزُ أَنْ يَتَوَكَّلَ اثْنَانِ فَصَاعِدًا عَنْ وَاحِدٍ فِي أَمْرٍ وَاحِدٍ

مسأله ۲۱: جایز است که دو نفر یا بیشتر، از طرف یک نفر در یک کار، وکالت بگیرند.

فَإِنْ صَرَّحَ الْمُوَكَّلُ بِإِنْفِرَادِهِمَا أَوْ كَانَ لِكَلِمَتِهِ ظَاهِرٌ مُتَّبِعٌ فِي ذَلِكَ جَازَ لِكُلِّ مِنْهُمَا الْإِسْتِقْلَالَ فِي التَّصَرُّفِ مِنْ دُونِ مَرَاجَعَةِ الْآخَرِ، وَإِلَّا لَمْ يَجْزِ الْإِنْفِرَادُ لِأَحَدِهِمَا وَ لَوْ مَعَ غَيْبَةِ صَاحِبِهِ أَوْ عَجْزِهِ، سِوَاءَ صَرَّحَ بِالِانْضِمَامِ وَالْاجْتِمَاعِ أَوْ أَطْلَقَ بِأَنْ قَالَ مَثَلًا وَكَلْتُكُمَا أَوْ أَنْتُمَا وَكَيْلَايَ وَ نَحْوَ ذَلِكَ

پس اگر موکل به استقلال هر یک تصریح کند، یا بیان موکل، ظهور لازم الاتباع در این امر داشته باشد، برای هر یک از دو وکیل، تصرف، جایز است، بدون آنکه به دیگری مراجعه کند و در غیر اینصورت برای هیچیک، اقدام مستقل جایز نیست، حتی در صورت غیبت یا ناتوانی وکیل دیگر؛ خواه موکل به انضمام و اجتماع [دو موکل] تصریح کرده باشد یا مطلق گذاشته باشد؛^۱ به این ترتیب که مثلاً بگوید: «شما دو نفر را وکیل نمودم» یا «شما دو نفر وکلای من هستید» و مانند این.

و لَوْ مَاتَ أَحَدُهُمَا بَطَلَتْ الْوَكَاةُ رَأْسًا مَعَ شَرْطِ الْاجْتِمَاعِ أَوْ الْإِطْلَاقِ الْمُنْزَلِ مَنْزِلَتَهُ وَ بَقِيَّتِ وَكَاةَ الْبَاقِي لَوْ وَكَّلَ بِالْإِنْفِرَادِ.

پس [اگر وکلا مستقل نباشند] اگر یکی از دو وکیل بمیرد وکالت [هر دو وکیل] رأساً باطل می‌شود در صورتی که شرط اجتماع شده باشد یا [عقد] به طور مطلق [منعقد گردیده باشد] به نحوی که اطلاق به منزله شرط اجتماع باشد.^۲ و اگر هر یک مستقلاً وکیل باشند [با مرگ یک وکیل] وکالت دیگری باقی خواهد بود.

۱- ماده ۶۶۹ ق.م. هرگاه برای انجام امر دو یا چند نفر، وکیل معین شده باشد، هیچ یک از آن‌ها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن بنماید مگر این که هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد در این صورت هرکدام می‌تواند به تنهایی آن امر را به جا آورد.
۲- ماده ۶۷۰ ق.م. در صورتی که دو نفر به نحو اجتماع وکیل باشند، به موت یکی از آن‌ها، وکالت دیگری باطل می‌شود.

المسألة ۲۲

الْوَكَالَةُ عَقْدٌ جَائِزٌ مِنَ الطَّرَفَيْنِ

مسأله ۲۲: وکالت عقدی است که از سوی طرفین جایز است.

فَلِلْوَكِيلِ أَنْ يَعْزَلَ نَفْسَهُ مَعَ حُضُورِ الْمُوَكَّلِ وَ غَيْبَتِهِ

پس وکیل می تواند خود را در حضور موکل یا در غیاب او عزل نماید.

وَ كَذَا لِلْمُوَكَّلِ أَنْ يَعْزَلَهُ، لَكِنْ اِنْعِزَالُهُ بِعَزَلِهِ مَشْرُوطٌ بِبُلُوغِهِ إِيَّاهُ، فَلَوْ أَنْشَأَ عَزْلَهُ وَ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ الْوَكِيلُ لَمْ يَنْعَزَلْ فَلَوْ أَمْضَى أَمْرًا قَبْلَ أَنْ يَبْلُغَهُ وَ لَوْ يَأْخُبَارِ ثِقَّةٍ كَانَ نَافِذًا.

و همچنین موکل می تواند وکیل را عزل نماید؛ ولی عزل شدن وکیل با عزل کردن توسط موکل، مشروط به رسیدن خبر عزل به وکیل است؛ پس اگر موکل، عزل وکیل را انشاء نماید و وکیل بر آن مطلع نگردد، عزل نشده است. پس اگر وکیل قبل از رسیدن خبر عزل (گرچه با خبر دادن فرد موقت) کاری را انجام دهد، عملش نافذ است.^۱

المسألة ۲۳

تَبْطُلُ الْوَكَالَةُ بِمَوْتِ الْوَكِيلِ، وَ كَذَا بِمَوْتِ الْمُوَكَّلِ وَ إِنْ لَمْ يَعْلَمْ الْوَكِيلُ بِمَوْتِهِ

مسأله ۲۳: وکالت با مرگ وکیل باطل می شود و همچنین به مرگ موکل [باطل می گردد] اگرچه وکیل از مرگ موکل، بی خبر باشد

وَ بَعْرُوضِ الْجُنُونِ عَلَى كُلِّ مِنْهُمَا عَلَى الْأَقْوَى فِي الْأَطْبَاقِي، وَ عَلَى الْأَحْوِطِ فِي غَيْرِهِ

و [نیز عقد وکالت باطل می شود] با عروض جنون بر هریک از وکیل و موکل، بنا بر اقوی در جنون دائمی و بنا بر احتیاط در جنون ادواری.^۲

۱- ماده ۶۸۰ ق.م: تمام اموری که وکیل تا قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود بنماید، نسبت به موکل نافذ است.

۲- ماده ۶۷۸ ق.م: وکالت به طریق ذیل مرتفع می شود:

وَ يَأْغَمَاءِ كُلِّ مِنْهُمَا عَلَى الْأَخْوَابِ

و [نیز عقد وکالت باطل می‌شود] بنا بر احتیاط با بیهوشی هریک از وکیل و موکل

وَ يَتَلَفِّ مَا تَعَلَّقَتْ بِهِ الْوَكَاةُ

و [نیز عقد وکالت باطل می‌شود] با تلف شدن آنچه که وکالت به آن تعلق گرفته است

وَ يَفْعَلِ الْمُؤَكَّلُ وَ لَوْ بِالسَّبَبِ مَا تَعَلَّقَتْ بِهِ، كَمَا لَوْ وَكَّلَهُ فِي بَيْعِ سَلْعَةٍ ثُمَّ بَاعَهَا

و [نیز عقد وکالت، باطل می‌شود] با انجام موضوع وکالت توسط موکل - اگر چه به تسبیب باشد -؛ مانند آنکه اگر او را وکیل نماید در فروش کالایی [و] سپس [موکل] آن کالا را بفروشد

أَوْ فَعَلَ مَا يُتَافَاهِ كَمَا وَكَّلَهُ فِي بَيْعِ شَيْءٍ ثُمَّ أَوْقَفَهُ.

و [نیز وکالت باطل می‌شود اگر موکل] کاری کند که با موضوع وکالت منافات داشته باشد؛ مانند آنکه وکیل نماید دیگری را در فروش کالایی و سپس [موکل] آن کالا را وقف کند.^۱

المسألة ۲۴

يَجُوزُ التَّوَكُّلُ فِي الْخُصُومَةِ وَ الْمُرَافَعَةِ لِكُلِّ مِنَ الْمُدْعِي وَ الْمُدْعَى عَلَيْهِ

مسأله ۲۴: هریک از مدعی و مدعی علیه می‌توانند در دعوی و [جریان] دادرسی [به] شخص دیگری [وکالت دهند] تا وی از جانب آن‌ها در دادگاه حاضر شود.^۲

(۱) به عزل موکل.

(۲) به استغفای وکیل.

(۳) به موت یا به جنون وکیل یا موکل.

۱- ماده ۶۸۳ ق.م.؛ هرگاه متعلق وکالت از بین برود یا موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد یا به طور کلی عملی که منافعی با وکالت وکیل باشد به جا آورد مثل اینکه مالی را که برای فروش آن وکالت داده بود، خود بفروشد، وکالت منفسخ می‌شود.

۲- اصل ۳۵ ق.ا: در همه دادگاه‌ها، طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آن‌ها امکانات تعیین وکیل، فراهم گردد.

بَلْ يُكْرِهُ لِدَوِي الْمُرُوءَاتِ مِنْ أَهْلِ الشَّرَفِ وَ الْمَتَاصِبِ الْجَلِيلَةِ أَنْ يَقُولُوا الْمُنَازَعَةَ وَ الْمُرَافَعَةَ
بِأَنْفُسِهِمْ خُصُوصاً إِذَا كَانَ الطَّرْفُ بِذِي اللِّسَانِ

بلکه مکروه است که صاحبان مروت از افراد شرافتمند و افرادی که جایگاه رفیع اجتماعی هستند، شخصاً عهده دار منازعه و دادرسی شوند؛ خصوصاً هنگامی که طرف [مقابل نیز] بدزبان باشد.

وَ لَا يُعْتَبَرُ رِضَا صَاحِبِهِ، فَلَيْسَ لَهُ الْإِمْتِنَاعُ عَنْ خُصُومَةِ الْوَكِيلِ.

و رضایت یک طرف دعوی در خصوص وکیل گرفتن طرف دیگر، معتبر نیست؛ پس طرف دیگر نمی‌تواند از دعوی [یعنی طرف دعوی قرار گرفتن] با وکیل [طرف مقابل] خودداری نماید.

المسألة ۲۵

وَ كَيْلُ الْمُدْعَى وَظَيْفَتُهُ بَثُّ الدَّعْوَى عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ عِنْدَ الْحَاكِمِ، وَ إِقَامَةُ الْبَيِّنَةِ وَ تَعْدِيلُهَا،
وَ تَخْلِيفِ الْمُنْكَرِ، وَ طَلَبِ الْحُكْمِ عَلَى الْخَصْمِ وَ بِالْجُمْلَةِ كُلُّ مَا هُوَ وَسِيلَةٌ إِلَى الْإِبْطَاتِ

مسأله ۲۵: وظیفه وکیل مدعی، تشریح دعوی علیه مدعی علیه نزد قاضی است و نیز [سایر وظایف وکیل مدعی عبارتند از: معرفی شهود و اثبات عدالت شهود و سوگند دادن منکر^۱ و درخواست صدور حکم از سوی قاضی علیه طرف دیگر و خلاصه اینکه [ارائه] هر آنچه که وسیله‌ای برای اثبات [ادعای مدعی] باشد [در زمره وظایف وکیل مدعی است].

وَ كَيْلُ الْمُدْعَى عَلَيْهِ وَظَيْفَتُهُ الْإِنْكَارُ، وَ الطَّعْنُ عَلَى الشُّهُودِ، وَ إِقَامَةُ بَيِّنَةِ الْجَرْحِ، وَ مَطَالَبَةُ

۱- ماده ۳۳۱ ق.ا.د.ک: تقاضای سوگند قابل توکیل است و وکیل در دعوی می‌تواند در صورتی که در وکالت‌نامه تصریح شده باشد، طرف را سوگند دهد، اما سوگند یادکردن قابل توکیل نیست و وکیل نمی‌تواند به جای موکل سوگند یاد کند.

الْحَاكِمِ بِسْمَاعِهَا وَ الْحُكْمِ بِهَا، وَ بِالْجُمْلَةِ عَلَيْهِ السَّعْيُ فِي الدَّفْعِ مَا أَمْكَنَ.

و وظیفه وکیل مدعی علیه [عبارت است از] انکار و طعن بر شهود و معرفی شهود بر جرح شهود و درخواست از قاضی برای استماع شهادت شهود و صدور حکم بر اساس آن و خلاصه اینکه وکیل مدعی علیه باید در حد امکان، سعی در دفع نمودن [ادله مدعی و وکیل وی] بنماید.

المسألة ۲۶

لَوْ ادَّعَى مُنْكَرُ الدِّينِ مَثَلًا فِي أَثْنَاءِ مُدَافَعَةِ وَكَيْلِهِ عَنْهُ الْأَدَاءَ أَوْ الْإِبْرَاءَ انْقَلَبَ مُدْعِيًا وَ صَارَتْ وَظِيفَةُ وَكَيْلِهِ إِقَامَةُ الْبَيْتَةِ عَلَى هَذِهِ الدَّعْوَى وَ غَيْرَهَا مِمَّا هُوَ وَظِيفَةُ الْمُدْعَى، وَ صَارَتْ وَظِيفَةُ خَصْمِهِ الْإِنْكَارَ وَ غَيْرَهُ مِنْ وَظَائِفِ الْمُدْعَى عَلَيْهِ.

مسئله ۲۶: اگر مثلاً کسی که منکر دین است، در اثنای دفاع وکیلش از وی، ادعای ادای دین یا ابرای آن را نماید [با این ادعای وی بر اداء یا ابرای دین، خود بخود] به مدعی مبدل گشته و وظیفه وکیلش [از این پس] معرفی شهود بر اثبات این دعوی و دیگر وظایف وکیل مدعی می شود و [متقابلاً] وظیفه طرف مقابلش، انکار دعوی و دیگر وظایف مدعی علیه می گردد.

المسألة ۲۷

لَا يُقْبَلُ إِفْرَارُ الْوَكِيلِ فِي الْخُصُومَةِ عَلَى مُوَكَّلِهِ

مسئله ۲۷: اقرار وکیل علیه موکلش در دعوی پذیرفته نیست؛

فَلَوْ أَقْرَ وَكَيْلُ الْمُدْعَى الْقَبْضَ أَوْ الْإِبْرَاءَ أَوْ قَبُولَ الْحَوَالَةِ أَوْ الْمَصَالِحَةَ أَوْ بِأَنَّ الْحَقَّ مُوجِبٌ أَوْ أَنَّ الْبَيْتَةَ فَسَقَةٌ أَوْ أَقْرَ وَكَيْلُ الْمُدْعَى عَلَيْهِ بِالْحَقِّ لِلْمُدْعَى لَمْ يُقْبَلْ، وَ بَقِيَتِ الْخُصُومَةُ عَلَى حَالِهَا سِوَاءَ أَقْرَ فِي مَجْلِسِ الْحُكْمِ أَوْ غَيْرِهِ، وَ يَنْعَزِلُ بِذَلِكَ وَ تَبْطُلُ وَكَالَتُهُ، لِأَنَّهُ بَعْدَ الْإِفْرَارِ

ظَالِمٌ فِي الْخُصُومَةِ بِرِزْعِهِ.

پس اگر وکیل مدعی اقرار نماید به قبض یا ابرا یا قبول حواله یا مصالحه یا به اینکه حق [مدعی] مؤجل است یا اینکه بگوید شهود [حاضر که به نفع مدعی شهادت داده‌اند] فاسق هستند، [در هیچیک از این موارد اقرارش پذیرفته نیست]. همچنین [اگر] وکیل مدعی علیه به [ثبوت] حق برای مدعی اقرار نماید، اقرارش پذیرفته نیست. و دعوی برجای خود باقی است خواه در جلسه قضاوت اقرار نماید یا در غیر آن. و در این صورت [با اقرار وکیل علیه موکل خود] وی از وکالت، منعزل گردیده و وکالتش باطل می‌شود؛ زیرا پس از اقرار در نظر وکیل، موکلش در دعوی ظالم بوده [و متعرض به حق طرف مقابل است و وکالت برای دفاع از ظلم ظالم، صحیح نیست].

المسألة ۲۸

الْوَكِيلُ بِالْخُصُومَةِ لَا يَمْلِكُ الصُّلْحَ عَنِ الْحَقِّ أَوْ الْإِبْرَاءِ مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَكِيلاً فِي ذَلِكَ أَيْضاً بِالْخُصُوصِ.

مسأله ۲۸: وکیل در یک دعوی نمی‌تواند حق [موکل خود را] صلح یا ابراء نماید مگر اینکه به خصوص در این موارد نیز [از موکل خود] وکالت داشته باشد.

المسألة ۲۹

يَجُوزُ أَنْ يُوكَّلَ اثْنَيْنِ فَصَاعِداً بِالْخُصُومَةِ كَسَائِرِ الْأُمُورِ فَإِنْ لَمْ يُصْرَحْ بِاسْتِقْلَالِ كُلِّ مِنْهُمَا وَ لَمْ يَكُنْ لِكَلِمَتِهِ ظُهُورٌ فِيهِ لَمْ يُسْتَقَلَّ بِهَا أَحَدُهُمَا، بَلْ يَتَشَاوَرَانِ وَ يَتَبَاَصِرَانِ وَ يَعْضُدُ كُلُّ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ يَعْينُهُ عَلَى مَا قُوِّضَ إِلَيْهِمَا.

مسأله ۲۹: جایز است که در دعوی (همانند دیگر امور) به دو نفر یا بیشتر وکالت داده شود؛^۱ پس اگر موکل تصریح به استقلال هریک از وکلا ننماید و در کلام وی [یعنی موکل] نیز قرینه‌ای نباشد که دلالت بر این معنا نماید، هیچ یک از وکلا به

۱- ماده ۲۸۵ ق.ا.د.ک. هر یک از طرفین می‌تواند حداکثر سه وکیل به دادگاه معرفی کند. استعفای وکیل تعیینی یا عزل وکیل پس از تشکیل جلسه رسیدگی پذیرفته نمی‌شود.

واسطه عقد وکالت، نباید بطور مستقل عمل کنند، بلکه باید از یکدیگر مشاوره گرفته و یکدیگر را آگاه نموده و هریک از آن دو، دیگری را حمایت کرده و در آنچه به دیگری واگذار شده او را یاری نماید.

المسألة ۳۰

تَوَكَّلَ رَجُلٌ وَكَيْلًا بِحُضُورِ الْحَاكِمِ فِي حُضُومَاتِهِ وَ اسْتِيفَاءِ حُقُوقِهِ مُطْلَقاً أَوْ فِي حُضُومَةِ شَخْصِيَّةٍ ثُمَّ قَدَّمَ الْوَكِيلَ خَصْماً لِمُوكِّلِهِ وَ أَقَامَ الدَّعْوَى عَلَيْهِ يَسْمَعُ الْحَاكِمُ دَعْوَاهُ عَلَيْهِ، وَ كَذَا إِذَا ادَّعَى عِنْدَ الْحَاكِمِ وَكَانَتْهُ فِي الدَّعْوَى وَ أَقَامَ الْبَيْتَةَ عِنْدَهُ عَلَيْهَا

مسأله ۳۰: اگر موکل شخصی را در حضور حاکم، در خصوص دعاوی خود و استیفای حقوقش به طور مطلق، یا در یک دعوی مشخص، وکیل نماید، سپس آن وکیل، شخصی را به عنوان طرفِ دعوی موکلش به نزد قاضی برده و علیه وی اقامه دعوا نماید، قاضی باید دعوی او را استماع نماید و همچنین است اگر وی در نزد قاضی ادعای وکالت در دعوا نموده و علیه مدعی علیه نزد قاضی اقامه بینه نماید.

وَ أَمَّا إِذَا ادَّعَاهَا مِنْ دُونِ بَيْتَتِهِ فَإِنَّ لَمْ يَحْضُرْ خَصْماً عِنْدَهُ أَوْ أَحْضَرَ وَ لَمْ يُصَدِّقْهُ فِي وَكَالَتِهِ لَمْ يُسْمَعْ دَعْوَاهُ وَ لَوْ صَدَّقَهُ فِيهَا فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ يُسْمَعُ دَعْوَاهُ لِكِن لَمْ تُثْبِتْ بِذَلِكَ وَكَالَتَهُ عَنْ مُوكِّلِهِ بِحَيْثُ تَكُونُ حُجَّةً عَلَيْهِ

اما هنگامی که شخص [نزد قاضی] بدون بینه، ادعای وکالت نموده و مدعی علیه را [نیز در مجلس قضاوت] حاضر ننماید و یا اگر حاضر نموده، مدعی علیه، ادعای وکالت [داشتن وکیل از موکل خود را] تصدیق ننماید، ادعای وکالت وی مسموع نخواهد بود. ولی اگر طرف دیگر [ادعای وکالت] وی را تصدیق نماید، ظاهراً دعوایش پذیرفته می شود ولی با تصدیق این ادعا توسط طرف دیگر وکالت وی اثبات نمی شود به ترتیبی که حجت بر او باشد [به این ترتیب از آنجا که مدعی علیه، وکالت وی را پذیرفته است به دعوی رسیدگی می شود هرچند هنوز وکالت وی به اثبات نرسیده است].

فَإِذَا قَضَيْتَ مَوَازِينَ الْقَضَاءِ بِحَقِيَّةِ الْمُدْعَى يُلْزَمُ الْمُدْعَى عَلَيْهِ بِالْحَقِّ، وَ لَوْ قَضَيْتَ بِحَقِيَّةِ الْمُدْعَى عَلَيْهِ فَأَلْمَدْعَى عَلَى حُجَّتِهِ فَإِذَا أَنْكَرَ الْوَكَّالَةَ تَبَقَّى دَعْوَاهُ عَلَى حَالِهَا، وَ لِلْمُدْعَى عَلَيْهِ أَوْ وَكَيْلِ الْمُدْعَى إِقَامَةُ الْبَيِّنَةِ عَلَى ثُبُوتِ الْوَكَّالَةِ، وَ مَعَ ثُبُوتِهَا بِهَا تَثْبُتُ حَقِيَّةُ الْمُدْعَى عَلَيْهِ فِي مَهِيَّةِ الدَّعْوَى.

پس هنگامی که موازین قضاوت به حقانیت مدعی، حکم نماید، مدعی علیه به [ادای] حق، الزام می‌شود. و اگر به حقانیت مدعی علیه حکم نماید پس مدعی بر حجتش باقی است [یعنی مدعی می‌تواند وکالت و کیلش را انکار کند (در صورتی که در واقع وکالت نداده باشد) چون گفتیم که صرف تصدیق وکالت و کیل مدعی از سوی مدعی علیه، موجب اثبات وکالت او نمی‌شود و مدعی می‌تواند وکالتش را انکار کند] پس هرگاه [مدعی] وکالت را انکار نماید، دعوا به حال خود باقی است [و حقی برای مدعی علیه وجود ندارد] و مدعی علیه یا وکیل مدعی می‌تواند بر ثبوت وکالت وکیل مدعی [اقامه بینه نمایند و با اثبات وکالت [توسط مدعی علیه یا وکیل مدعی] به وسیله بینه، حقانیت مدعی علیه در ماهیت دعوی، اثبات می‌شود.

المسألة ۳۱

لَوْ وَكَلْتَهُ فِي الدَّعْوَى وَ تَثْبِيَتِ حَقِّهِ عَلَى خَصْمِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ بَعْدَ الْإِبْطَاتِ قَبْضُ الْحَقِّ، فَلِلْمَحْكُومِ عَلَيْهِ أَنْ يَمْتَنِعَ عَنِ تَسْلِيمِ مَا ثُبِتَ عَلَيْهِ إِلَى الْوَكِيلِ.

مسأله ۳۱: اگر موکل شخصی را در دعوی و تثبیت حق خود، علیه دیگری وکیل نماید، [چنانچه دعوی منجر به اثبات حق موکل گردد] پس از اثبات حق، وکیل نمی‌تواند حق موکل را قبض نماید. پس محکوم علیه می‌تواند از تسلیم آنچه برای موکل اثبات شده به وکیل خودداری نماید.^۱

۱- ماده ۶۶۴ ق.م. وکیل در محاکمه، وکیل در قبض حق نیست مگر اینکه قرائن دلالت بر آن نماید و همچنین وکیل در اخذ حق، وکیل در مراجعه نخواهد بود.

السؤال ۳۲

لَوْ وَكَّلَهُ فِي اسْتِيفَاءِ حَقِّ لَهٗ عَلَى غَيْرِهِ فَصَحَّحَهُ مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ لَمْ يَكُنْ لِلْوَكِيلِ مُخَاصِمَتَهُ وَ مُرَافَعَتَهُ وَ تَثْبِيْتُ الْحَقِّ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ وَكِيلاً فِي الْخُصُومَةِ.

مسئله ۳۲: اگر موکل شخصی را برای گرفتن حق خود علیه دیگری وکیل نماید و آن دیگری، حق را انکار نماید، وکیل نمی‌تواند در دادگاه علیه او اقامه دعوا کند و با وی مرافعه نماید و حق را علیه آن شخص اثبات نماید، تا زمانی که وکیل در دعوی نباشد [زیرا او فقط وکیل در استیفای حق بوده و نه وکیل در اقامه دعوا در دادگاه].

السؤال ۳۳

يَجُوزُ التَّوَكُّلُ بِجُعْلِ وَ بَعْدِهِ، وَ إِنَّمَا يُسْتَحَقُّ الْجُعْلُ فِي الْأَوَّلِ بِتَسْلِيمِ الْعَمَلِ الْمَوْكَلُ فِيهِ

مسئله ۳۳: جایز است وکالت دادن با قرار دادن جُعل و غیر آن^۱ در صورت اول [که جُعل برای وکیل مقرر شده] وکیل با تسلیم [و انجام] کار مورد وکالت، مستحق جُعل می‌گردد.

فَلَوْ وَكَّلَهُ فِي النِّبْعِ أَوْ الشَّرَاءِ وَ جَعَلَ لَهُ جُعْلاً فَلَهُ الْمُطَابَقَةُ بِهِ مُجَرَّدِ إِتْمَامِ الْمُعَامَلَةِ وَ إِنْ لَمْ يَتَسَلَّمِ الْمَوْكَلُ الثَّمَنَ أَوْ الْمُثْمَنَ

و همچنین است اگر او را در مرافعه و اثبات حق، وکیل نماید که در این صورت هم به مجرد اثبات حق، وکیل، مستحق جُعل می‌شود و اگرچه موکل حق اثبات شده را دریافت نکرده باشد.^۲

وَ كَذَا لَوْ وَكَّلَهُ فِي الْمُرَافَعَةِ وَ تَثْبِيْتُ الْحَقِّ اسْتَحَقَّهُ مُجَرَّدِ إِثْبَاتِهِ وَ إِنْ يَتَسَلَّمَهُ الْمَوْكَلُ.

پس اگر او را در فروش یا خرید وکیل نماید و برای وی جُعلی مقرر نماید، وکیل

۱- ماده ۶۵۹ ق.م. وکالت ممکن است مجانی باشد یا با اجرت.

۲- ماده ۶۷۵ ق.م. موکل باید تمام مخارجی را که وکیل برای انجام وکالت خود نموده است و همچنین اجرت وکیل را بدهد مگر اینکه در عقد وکالت، طور دیگر مقرر شده باشد.

می‌تواند به مجرد پایان معامله، جعل خود را مطالبه نماید، اگرچه موکل ثمن یا مثنم [خرید یا فروش مورد وکالت] را از طرف مقابل دریافت نکرده باشد

المسألة ۳۴

تَوَكَّلْتُ فِي قَبْضِ دَيْنِهِ مِنْ شَخْصٍ، فَمَاتَ قَبْلَ الْأَدَاءِ لَمْ يَكُنْ لَهُ مُطَابَقَةٌ وَارِثِهِ إِلَّا أَنْ تَشْمَلَهَا الْوَكَالَةُ.

مسأله ۳۴: اگر داین کسی را در قبض دینش از مدیون وکیل کند و مدیون پیش از ادای دین بمیرد، وکیل نمی‌تواند دین داین را از وارث مدیون مطالبه نماید مگر آنکه وکالت او شامل وکالت در قبض دین از وارث مدیون نیز بشود.

المسألة ۳۵

تَوَكَّلْتُ فِي اسْتِيفَاءِ دَيْنِهِ مِنْ زَيْدٍ فَجَاءَ إِلَيْهِ لِلْمُطَابَقَةِ فَقَالَ زَيْدٌ: "خُذْ هَذِهِ الدَّرَاهِمَ وَاقْضِ بِهَا دَيْنَ فُلَانٍ" أَيْ مَوْكَلُهُ فَأَخَذَهَا صَارَ وَكِيْلُ زَيْدٍ فِي قَضَاءِ دَيْنِهِ، وَكَانَتْ الدَّرَاهِمُ بَاقِيَةً عَلَى مَلِكِ زَيْدٍ مَا لَمْ يَقْبِضْهَا صَاحِبُ الدَّيْنِ، وَ لِلْوَكِيلِ أَنْ يَقْبِضَ نَفْسَهُ بَعْدَ أَخْذِهِ مِنَ الْمَدْيُونِ بِعُنْوَانِ الْوَكَالَةِ عَنِ الدَّائِنِ فِي الْاسْتِيفَاءِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ تَوَكُّلُ الْمَدْيُونِ بِنَحْوِ لَا يَشْمَلُ قَبْضَ الْوَكِيلِ، فَلَزِيْدٍ اسْتِرْدَادُهَا مَا دَامَتْ فِي يَدِ الْوَكِيلِ وَ لَمْ يَتَحَقَّقْ الْقَبْضُ مِنَ الدَّائِنِ بِنَحْوِ مِمَّا دُكِرَ، وَ تَوَكَّلْتُ عِنْدَهُ بَقِيَ الدَّيْنُ بِحَالِهِ

مسأله ۳۵: اگر شخصی دیگری را در استیفای دینش از زید وکیل نماید و وکیل برای مطالبه دین به جانب مدیون [یعنی زید] برود و زید بگوید: «این درهم‌ها را بگیر و با آن دین فلانی - یعنی موکل او - را بپرداز». پس [اگر] وکیل درهم‌ها را بگیرد، بدین ترتیب وکیل زید در پرداخت دینش می‌شود و تا زمانی که قبض درهم‌ها توسط داین [یا همان موکل اول] صورت نگرفته، درهم‌ها در مالکیت زید باقی است و در این حال وکیل می‌تواند پس از آنکه درهم‌ها را از مدیون گرفت، خود به عنوان وکالت از داین در استیفاء قبض نماید [البته روشن است که در این فرض، قبض به صورت اعتباری رخ می‌دهد، چراکه واقعاً پول در دست وکیل است و تنها با اراده قبض به

عنوان و کالت از داین، قبض رخ می‌دهد] مگر اینکه و کالت دادن مدیون به وکیل به ترتیبی باشد که [اجازه در] قبض توسط وکیل را دربرنگیرد. [با توجه به آنچه گفته شد در صورتی که وکیل، پول را از مدیون بگیرد، پیش از آنکه به قبض داین بدهد، هنوز پول در مالکیت مدیون است] بنابراین زید می‌تواند تا زمانی که پول در دست وکیل است و قبض (به ترتیبی که ذکر شد) توسط داین محقق نشده، آن را برگرداند. پس اگر پول نزد وکیل، تلف شود، دین به حال خود باقی است.

وَلَوْ قَالَ: خُذَهَا عَنِ الدَّيْنِ الَّذِي تُطَالِبُنِي بِهِ لِفُلَانٍ فَأَخَذَهَا كَانَ قَابِضًا لِلْمَوْكَلِّ وَبِرَأْتِ ذِمَّةَ زَيْدٍ، وَ لَيْسَ لَهُ الْإِسْتِرْدَادُ.

ولی اگر مدیون [به وکیل داین] بگوید: «این پول را بابت دینی که از من برای فلانی مطالبه می‌کنی بگیر» و آن وکیل نیز بگیرد، در واقع، وکیل از جانب موکل خود [یعنی داین] قبض نموده و با این قبض، ذمه زید، بری می‌شود و نمی‌تواند پول را استرداد نماید.

المسألة ۳۶

الْوَكِيلُ أَمِينٌ بِالنُّسْبَةِ إِلَى مَا فِي يَدِهِ لَا يَضْمَنُهُ إِلَّا مَعَ التَّفْرِيطِ أَوْ التَّعَدِّيِّ

مسأله ۳۶: وکیل امین است [و به همین جهت] نسبت به آنچه در دست دارد، ضامن نیست [ویدش امانی است] مگر در صورت تعدی یا تفریط؛

كَمَا إِذَا لَيْسَ قُوبًا أَوْ حِمْلًا عَلَى دَابَّةٍ كَانَ وَكِيْلًا فِي بَيْعِهِمَا لِكِنْ لَا تَبْطُلُ بِذَلِكَ وَكَالَتُهُ، فَلَوْ بَاعَ الثَّوْبَ بَعْدَ تَبْيِغِهِ صَحَّ بَيْعُهُ، وَإِنْ كَانَ ضَامِنًا لَهُ لَوْ تَلَفَ قَبْلَ أَنْ يَبْيِعَهُ، وَ يَتَسَلَّمُهُ إِلَى الْمُشْتَرِي يَبْرَأُ عَنْ ضَمَانِهِ، بَلْ لَا يَبْعُدُ ارْتِفَاعُ ضَمَانِهِ بِتَفْرِيطِ التَّبْيِغِ.

مانند هنگامی که لباسی را بپوشد یا بر چهارپایی سوار شود که وکیل در فروش آن‌ها است [این موارد از مصادیق تعدی و تفریط وکیل هستند]. ولی با تعدی یا تفریط

وکیل، عقد وکالتش باطل نمی‌شود. پس اگر لباس را پس از پوشیدنش بفروشد، بیعش صحیح است؛ اگرچه [وکیل] نسبت به آن لباس ضامن است، اگر قبل از فروشش تلف شود. و با تسلیم لباس به مشتری، وکیل از ضمان میرا می‌شود؛ بلکه بعید نیست که [پیش از تسلیم] به مجرد [انعقاد] بیع، میرا گردد.

المسألة ۳۷

لَوْ وَكَلَهُ فِي إِيدَاعِ مَالٍ فَأُودِعَهُ بِلَا إِشْهَادٍ فَجَعَلَ الْوَدْعِي لَمْ يَضْمَنْهُ الْوَكِيلُ إِلَّا إِذَا وَكَلَهُ فِي أَنْ يُودِعَهُ مَعَ الْإِشْهَادِ فَخَالَفَ

مسأله ۳۷: اگر موکل شخصی را در ودیعه نهادن مالی وکیل نماید، و وکیل آن مال را بدون آنکه شاهد بگیرد، به ودیعه بدهد و بعد مستودع، ودیعه را انکار نماید، وکیل ضامن نیست؛ مگر در زمانی که وکیل نماید شخص را در اینکه مال را به ودیعه گذارد همراه با شاهد گرفتن و وکیل تخلف نماید [که در این صورت چون وکیل شاهد نگرفته است، ضامن است].

وَ كَذَا الْحَالِ لَوْ وَكَلَهُ فِي قَضَاءِ دَيْنِهِ فَأَدَاهُ بِلَا إِشْهَادٍ وَ أَنْكَرَ الدَّائِنُ.

و همچنین است اگر او را در پرداخت دینش وکیل نماید، و وکیل دین را بپردازد، بدون شاهد گرفتن و [سپس] داین [پرداخت دین را] انکار نماید.

المسألة ۳۸

لَوْ وَكَلَهُ فِي بَيْعِ سَلْعَةٍ أَوْ شِرَاءِ مَتَاعٍ فَإِنْ صَرَّحَ بِكَوْنِ الْبَيْعِ أَوْ الشِّرَاءِ مِنْ غَيْرِهِ أَوْ مِمَّا يَعْمُ نَفْسَهُ فَلَا إِشْكَالَ

مسأله ۳۸: اگر شخصی دیگری را در فروش کالایی یا خرید کالایی وکیل نماید، اگر تصریح نماید که فروش یا خرید از دیگری باشد [وکیل باید دقیقاً با همان شخص معامله کند] یا اگر [به گونه‌ای وکالت دهد که وکالت عام باشد و صراحتاً] خود وکیل را نیز در بر بگیرد، اشکالی نیست [که وکیل بتواند با خود معامله کند]؛

وَإِنْ أَطْلَقَ وَقَالَ: "أَنْتَ وَكَيْلِي فِي أَنْ تَبِيعَ هَذِهِ السَّلْعَةَ أَوْ تَشْتَرِيَ لِي الْمَتَاعَ الْفُلَانِيَّ" فَهَلْ يَعْهَدُ نَفْسَ الْوَكِيلِ فَيَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ السَّلْعَةَ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ يَشْتَرِيَ لَهُ الْمَتَاعَ مِنْ نَفْسِهِ أَمْ لَا؟ وَجَهَانِ بَلِّ قَوْلَانِ، أَقْوَاهُمَا الْأَوَّلُ وَ أَحْوَطُهُمَا الثَّانِي.

ولی اگر عقد را به طور مطلق منعقد کند، و بگوید: «تو وکیل من در فروش این کالا یا خرید کالای فلانی برای من هستی». پس آیا [در این صورت] عقد وکالت، خود وکیل را نیز دربرمی‌گیرد؟ تا در نتیجه برای وکیل، جایز باشد که کالا را به خودش بفروشد یا کالا را از خودش برای موکل بخرد یا نه؟ [در پاسخ به این مسأله] دو وجه بلکه دو قول وجود دارد که قول اول [یعنی نظری که مطابق آن در صورت اطلاق عقد، وکیل می‌توانست خود را طرف عقد بیع با موکل قرار دهد] نظر قوی‌تر است و نظر دوم [یعنی نظری که مطابق آن در صورت اطلاق عقد، وکیل نمی‌توانست خود را طرف عقد بیع با موکل قرار دهد] نظر مطابق احتیاط است.

السؤال ۳۹

لَوْ اخْتَلَفَا فِي التَّوَكُّلِ فَالْقَوْلُ قَوْلُ مَنْكِرِهِ

مسأله ۳۹: اگر طرفین در اساس عقد وکالت، اختلاف کنند، قول منکر، مقدم است [خواه وکیل، منکر باشد و یا موکل، منکر باشد].

وَلَوْ اخْتَلَفَا فِي التَّلْفِ أَوْ فِي تَفْرِيطِ الْوَكِيلِ فَالْقَوْلُ قَوْلُ الْوَكِيلِ

ولی اگر در تلف [مورد وکالت] یا در کوتاهی [یا تقصیر] وکیل، اختلاف نمایند، قول وکیل، مقدم است [به دلیل اصل عدم]

وَلَوْ اخْتَلَفَا فِي دَفْعِ الْمَالِ إِلَى الْمُوَكَّلِ فَالظَّاهِرُ أَنَّ الْقَوْلَ قَوْلُ الْمُوَكَّلِ خُصُوصاً إِذَا كَانَتْ الْوَكَاةُ بِجُعْلِ

و اگر در خصوص دفع مال به موکل، اختلاف داشته باشند، ظاهراً قول موکل، مقدم است، به خصوص هنگامی که وکالت در مقابل اجرت باشد.

وَ كَذَا الْحَالِ فِيمَا إِذَا اخْتَلَفَ الْوَصِيُّ وَ الْمُوصَى لَهُ فِي دَفْعِ الْمَالِ الْمُوصَى بِهِ، إِلَيْهِ

و همچنین است حالتی که وصی و موصی له در دفع مال موصی به، به موصی له اختلاف کنند.

وَ الْأَوْلِيَاءَ حَتَّى الْأَبِّ وَ الْجَدِّ إِذَا اخْتَلَفُوا مَعَ الْمُؤَلَّى عَلَيْهِ بَعْدَ زَوَالِ الْوَلَايَةِ عَلَيْهِ فِي دَفْعِ مَالِهِ
إِلَيْهِ فَإِنَّ الْقَوْلَ قَوْلُ الْمُنْكَرِ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ

و [همچنین است] صورتی که اولیا حتی پدر و جد پدری هنگامی که اختلاف کنند با مولی علیه خود در بازگرداندن مالش به او بعد از زوال ولایت از وی، پس قول منکر در تمام این موارد، مقدم است.

نَعَمْ لَوْ اخْتَلَفَ الْأَوْلِيَاءَ مَعَ الْمُؤَلَّى عَلَيْهِمْ فِي الْإِنْفَاقِ عَلَيْهِمْ أَوْ عَلَى مَا يَتَعَلَّقُ بِهِمْ فِي زَمَانٍ
وَلَايَتِهِمْ فَالظَّاهِرُ أَنَّ الْقَوْلَ قَوْلُ الْأَوْلِيَاءِ بِيَمِينِهِمْ.

بله اگر اولیا با مولی علیهم در انفاق بر آنان در زمان ولایت، اختلاف کنند، ظاهراً قول اولیا مقدم است؛ البته با سوگند ایشان.